**باسمه تعالی**

خارج اصول

۳۰/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**اصل در اوامر شارع مولوی یا ارشادی بودن است**

بحث در مورد تأثیر مقام در ظهور بود یکی از بحثهای اصلی این هست که در جایی که امر دائر بین مولویت و ارشادیت می‌شود گفتند که اصل این هست که امر مولوی باشد البته بعضی موارد را از آن استثناء کردند سه مرحله اینجا در سه مقام می‌خواهیم بحث کنیم یکی بحث این است که آیا ... ابتداء اشاره می‌کنیم به کلمات آقایان که اصل مولویت دانستند بعد اشاره کنم به کلمات آقایانی که دلیلی بر این مطلب آوردند به استدلالی که بر این مطلب اقامه شده نکته مطلب سومی که در اینجا می‌خواهم اشاره کنم اشاره به استثناءهایی که از این اصل ذکر شده. خب همین طوری خیلی تتبع گسترده نکردم همین طوری با لفظ اصل و اصالة و این طور چیزها مطلب را دنبال کردم در بعضی از کلمات این آقایان این مطلب را که اصل مولویت هست این را به این برخورد کردم حالا اینها را آنهایی که ... آن هم همه‌اش را یادداشت نکردم بعضی که مهمتر بود یادداشت کردم مثلاً کتاب مختارات فی الاصول مال شیخ محمد علی قمی، ج1، ص33، الاوامر الواردة فی کلام الشارع محموله علی المولویّة تعبیر می‌کند؛ تشریح الاصول، لمولی علی النهاوندی، ص283، یکجا تعبیر می‌کند «و یمکن کون امره مولویا فیحمل علیه لانه هو الاصل و حمله علی الارشاد اقتراح و اجتهاد فی مقابل النص کما لا یخفی‏» در جواز اجتماع امر و نهی مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی یکجا دارد «ان الاصل فی النهی کونه مولویا» و یکجایی قاعده لا ضرر آقای سیستانی تعبیر می‌کند «الأصل فی النواهی أن تکون مولویة کما هو المعروف بین الأصولیین» ص184؛ قواعد الفقیه، آقای فقیه دوتا قاعده، «قاعدة فی بیان الفرق بین الأمر المولوی و الارشادی‏ و قاعدة فی بیان موارد الأمر الارشادی و انواعه‏» آنجا هم

همین که اصل کانّ مولوی باشد را اشاره می‌کند ص33؛ همچنین نهایة الدرایة ج1، ص361، 256؛ منهاج الاصول، ج3، ص193؛ نهایة الافکار، ج3، ص108؛ همین طور جاهای دیگر هم همین مطلب اشاره شده اما مواردی را که به عنوان استثناء هم ذکر می‌کنیم آن کلمات هم اصل این قاعده را پذیرفتند آن استثناءش را ذکر می‌کنند.

اما استدلالی که بر این مطلب هست یک استدلال گاهی اوقات می‌گویند که مقام مولویت چنین مطلبی اقتضاء می‌کند یک چنین تعبیری است گاهی اوقات عبارتی که در جلسه قبل خواندم می‌گویند به قاعده التأسیس اولی من التأکید تمسک می‌کنند آن را زمینه‌ساز می‌دانند بر اینکه اصل مولویت در اوامر نتیجه بگیرند یک تقریب یک مقداری فنی‌تر از این تقریبات تقریبی هست که دیروز خواندم از آقای فانی که تعبیر می‌کردند اطلاق مقامی می‌کردند اقتضاء مولویت می‌کند. آقای فانی، ج1، ص373، که اطلاق مقامی تعبیر می‌کند.

پرسش: آقای فانی کی هستند؟ پاسخ: از علمای اصفهان بودند آقا سید علی فانی، قم هم این اواخر ساکن بودند و اصولش قابل استفاده است به هر حال دیدگاه‌های قابل استفاده‌ای را دارد من خدمتشان نرسیدم ایشان یک حدود ده سال قبل مرحوم شدند

پرسش: یعنی روش اصولی‌شان با بقیه فرق نمی‌کرده همان بوده؟ پاسخ: نه همان است ولی خب به هر حال آدم نگاه می‌کند می‌بیند حرفهایی در کلماتشان هست این طور نیست که حرف قابل ذکر نداشته باشد. من خیلی مراجعه نکرده بودم حرفهای ایشان ولی شنیده بودم قبلاً که ایشان حرف دارد آقایان گاهی اوقات می‌رفتند خانه‌شان می‌گفتند قابل استفاده هست محضرشان من توفیق نداشتم خدمتشان برسم. حالت منزوی داشت خیلی چیز نبود ولی اساتید گاهی اوقات می‌رفتند منزل ایشان.

خب اینها یک مطلب هست اما یک مطلب در مورد بعضی استثناءها یا حالا استثناء تعبیر نکنیم مواردی که این اصل جاری نمی‌شود حالا چه به عنوان استثناء تلقی کنید چه هر طور تعبیر کنید موارد عدم جریانش یکی از آنها

پرسش: اصل چی؟ پاسخ: اصل اصالة المولویة در اوامر شرعی

پرسش: حاج آقا این اصالة المولویة‌را که قبول ندارید؟ پاسخ: حالا فعلاً داریم بحث می‌کنیم حالا شما یک قدری دیر آمدید بحث کردیم یک سری عبارتهای علماء می‌خواهیم مطرح کنیم عبارتهای علماء در سه مقام است یکی اصل اصالة المولویة است یکی دلیل اصالة المولویة هست یکی موارد استثناءش هست اول کلام علماء را ذکر کنیم بعد در موردش بحث کنیم.

یکی در اجود التقریرات مرحوم آقای نائینی هست، ج2، ص311، این هست که می‌گوید «ان الأمر و ان کان ظاهرا فی إفادة الطلب المولوی إلّا ان هناک صارف عنه فی خصوص الأوامر المتعلقة بالأجزاء و الشرائط فإن الظاهر فیها کونها للإرشاد و بیان دخل متعلقاتها فی الواجب جزئاً أو شرطاً کما فی الأوامر المتعلقة بالأجزاء و الشرائط فی باب المعاملات فالظهور الأولی فی دلالة الأمر علی الطلب یکون منسلخا فی باب الأوامر المتعلقة بالأجزاء و الشرائط فی باب العبادات و المعاملات». یک تقریرات دیگری هست از مرحوم نائینی مرحوم آقای نجم آبادی تقریرات بحث ایشان را دارد به نام الاصول، ج1، ص606، همین تعبیر در آنجا با یک اضافه‌ای دارد به این لحن در کلام آقای خوئی نیست البته مطلبش نیست ولی لحنش این شکلی نیست ایشان می‌گوید «و الظاهر أنّ هذا أمر تسالموا علیه» اینکه در موارد متعلق به اجزاء و شرایط اصالة المولویة جاری نمی‌شود «و الشاهد علی ذلک؛ أنّهم حکموا ببطلان العبادات الفاقدة للشرط أو الجامعة مع المانع، و لو فی حال الجهل و النسیان، مثل الصلاة بلا طهارة أو الصلاة فی غیر المأکول و غیره، فحکموا فیها بلزوم الإعادة فیکشف»

پرسش: فیکشف عن ذلک کون القیود... پاسخ: عن ذلک دارد؟ اینکه باید این طوری باشد «فیکشف ذلک عن کون القیود المأخوذة فیها وجودا و عدما إنّما هی دخیل فی المصلحة، فمع فقدانها و لو جهلا یوجب فقدان المصلحة، و لو لا ذلک لکان داخلا فی مبحث التزاحم». که این بحث را دارد شبیه همین در نهایة الافکار، ج3، ص424، هم اشاره به همین مطلب هست اینکه در باب اجزاء و شرایط آن ظهور اولیه امر در مولویت از بین می‌رود ظهور در ارشادیت پیدا می‌کند.

خب یک جایی در بحث اینکه آیا نهی دالّ بر فساد هست یا دالّ بر فساد نیست در کلام آقای صدر بحثی مطرح شده من عبارت بحوث فی علم الاصول،‌آقا شیخ عبد الساتر را یادداشت کردم علی القاعده این بحث در کلام آقای هاشمی و آقای حائری هم شما این را مراجعه کنید این بحث را این را مراجعه بشود بحث اینکه کجا نهی دالّ بر مولویت است کجا دالّ ارشادیت است در بحث آقای شاهروری، ج3، ص124، است در بحث آقا شیخ عبدالساتر، ج6، از ص551 تا ص554 این بحثش را عنوان کردند حالا من یک تیکه‌اش اینجا یادداشت کردم آن تیکه‌اش را می‌خوانم بعد این را بعداً حالا ملاحظه بفرمایید من دیگر بحثهای آقای هاشمی را و آقای حائری و اینها را ندیدم آنها را می‌بینیم بعداً در مورد ایشان صحبت می‌کنم آن این هست ایشان می‌گوید که «و إن کان مقتضی القاعدة هو کون النّهی مولویا» یک بحث در این هست که اگر نهی تعلق بگیرد به اصل عبادت مثل نهی از صوم یوم عاشورا، اینجا از آن مولویت استفاده می‌شود و اشارد به عدم صحت صوم یوم عاشورا استفاده می‌شود این چطوری است؟ آقای صدر دارند در مورد این صورت که بحث می‌کنند بنابر تقریرات آقا شیخ عبد الساتر که می‌گویند که «مقتضی القاعدة هو کون النّهی مولویا، تحریمیا، إلّا أنّه فی هذه الصورة، لا بدّ من الخروج عن مقتضی هذه القاعدة، و الوجه فی ذلک، هو إنّ العبادة من حیث کونها عبادة، تکون فی معرض الأمر بها، و هذا هو المترقب بالنسبة لها» یک نوع در واقع قاعده‌ای، قانونی برای اینکه چرا اینجاها نهی ظهور در ارشادیت پیدا می‌کند را بیان کردند «و کل عنوان کان فی معرض صدور أمر عنه» من یک «تقرب» اینجا نوشتم

پرسش: «ترقب» است پاسخ: هان! «ترقب» «و کل عنوان کان فی معرض ترقب صدور أمر عنه ثم صدر عنه نهی، فحینئذ لا یکون لهذا النهی ظهور فی التحریم المولوی» بعد بحث را چیز کردند این بحث را ببینید این بحث مهم است در این ما نحن فیه. خب این هم این مطلب.

آقای تبریزی یک جایی مطلبی دارند که اصلش باید مال آقای خوئی باشد شبیه این در کلمات آقای خوئی هم هست ولی من حالا عبارت آقای تبریزی را یادداشت

کردم مشابه‌اش را مرحوم آقای صدر هم از آقای خوئی در بحث قاعده میسور نقل کردند در مباحث الاصول، ج4، ص412، آن مطلب، شبیه این تا حدودی مشابه این بحث در اینها هست آن را ذکر کردند و در موردش صبحت کردند این هم ببینید مطلب قابل توجهی هست من حالا عبارت آقای تبریزی را اینجا یادداشت کردم آن عبارت را ملاحظه بفرمایید. می‌گویم این بحث خیلی علی القاعده در کلمات آقایان ذکر شده باید باشد ولی من چون با کلمه اصل و اصالة و این طور چیزها دنبالش گشتم مواردی که یک چنین کلمه‌ای اصلی در عبارت به کار رفته باشد را فقط یادداشت کردم والا مطلبش خیلی بیشتر از اینهایی هست که من الان آدرس دارم می‌دهم یا می‌خوانم هست. اصل مطلبهایش را می‌خوانم بعداً در مورد اینها برمی‌گردیم یکی یکی صحبت می‌کنیم. «إذا دار أمر الخطاب الصادر عن المعصوم کونه» اینجا «کونه» دارد دار می‌گویند دار امره چطوری بود می‌گویند بین کونه، بین به کار می‌برند؟ بین به کار می‌برند؟ «إذا دار أمر الخطاب الصادر عن المعصوم کونه إرشادا إلی حکم العقل أو بیانا للحکم الشرعی یحمل علی الثانی، و قد یورد علی ذلک بأن الحمل علی المولویة ینحصر علی موارد العلم بالمراد من المتعلق، و دوران الأمر بین کون طلبه حکما شرعیا أو إرشادیا کالروایات الواردة فی الأمر و الترغیب فی أکل بعض الثمار و شرب بعض المائعات، و أما إذا لم یعلم المراد من المتعلق و دار الأمر بین أن یراد منه شی‏ء قابل للطلب المولوی أو ما یقبل الإرشاد فقط فلم یثبت ظهور الخطاب فی کون المراد ما هو قابل للطلب المولوی» این در، دروس فی مسائل علم الأصول‏ مرحوم آقای تبریزی، ج5، ص43.

پرسش: لم یثبت یعنی اینکه حمل بر مولویت ثابت نیست؟ پاسخ: یعنی در این جور موارد ظهوری ندارد یک موقعی هست ایشان می‌گوید که متعلق روشن است و صلاحیت بر هر دو شیء را دارد ما نمی‌دانیم حالا مولوی است یا ارشادی است می‌گویید اصل این است که بگویید مولوی است ولی یک موقعی نه صلاحیت متعلق معلوم نیست ما نمی‌‌توانیم متعلق چی هست بنابر یک احتمال اگر باشد این مولویت هست بنابر این احتمال ارشادیت است این شبیه دوران امر بین تخصیص

و تخصص هست که اگر وضعیت متعلق شبیه تا حدودی عین بعضی از آن صورها هست که اصالة العموم در این طور موارد کانّ جاری نمی‌شود حالا اینها را یکی یکی برمی‌گردیم در موردش صحبت می‌کنیم آیا این مطالب این طور هست یا نیست؟

حالا قبل از این یک توضیحی ابتداءً باید در مورد امر مولولی و امر ارشادی بدهیم تا بعد برسیم به اینکه آیا اصالة المولویة درست هست یا اصالة المولویة درست نیست؟ ببینید امر ارشادی را در چند جا مطرح می‌کنند اولاً اصل تعریف مولویت این هست که امر مولوی آن امری هست که خب در آن شارع اعمال مولویت کرده و مخالفتش کانّ عقابی به دنبال می‌آورد حالا تعریف بدوی امر مولوی را این طور بگوییم اما امر ارشادی آن امری است که خودش مخالفتش عقاب مستقلی ندارد حالا با توجه به این مواردی که موارد امر ارشادی را ذکر کردند ببینیم چه مواردی است. یک موردی که ما مثلاً امر را بگوییم امر مولوی نیست امرهای تأکیدی است قبلاً گفته صلّ دوباره شارع می‌گوید صلّ این را بگوییم این امر مولوی نیست چون یک عقاب مستقلی مخالفت این امر ندارد حالا شاید ارشادی هم تعبیر نکنند ولی کانّ مولوی هم اینجا نیست. ببینید من حالا صور مختلف را می‌خواهم مطرح کنم برای این جهت هست که خیلی اصرار ندارم اسم مولویت و ارشادیت در این موارد اطلاق می‌شود یا نمی‌شود؟ بحث سر این است که در این موارد مثلاً جایی که یک امر نمی‌دانیم امر جدید هست یا امر سابق هست در این همین قاعده اصالة المولویة را احیاناً پیاده کردند گفتند اصل این هست که شارع اینجا مولویت اعمال کرده اصالة الاعمال المولویة روی این جهت حالا اسم این امر را شما مولوی بگذارید ارشادی بگذارید امری که تأکید امر سابق هست خیلی مهم نیست بحث از خود مطلبش آیا مطلب درست است که در این طور موارد حمل به تأسیس باید بکنیم نه حمل به تأکید آن یک مورد، یک مورد دیگر جایی که امر در سلسله معلولات احکام باشد امر لزوم طاعت «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» (النساء, 59) بعد از اینکه امر شارع انجام شد عقل انسان حکم می‌کند به لزوم اطاعت گاهی اوقات شارع می‌آید نفس حکمی که

عقل انسان می‌کند که در سلسله معلولات احکام هست نسبت به آن هم شارع حکم می‌کند اینکه سلسله معلولات می‌گوییم چون اوامری که در واقع ناظر به حکم عقل هست گاهی اوقات عقل انسان در سلسله علل احکام یک سری مطالبی را مطرح می‌کند مثل اینکه لازم هست انسان به سعادت خودش برسد تأمین سعادت انسان، خب اینکه انسان مصالح خودش را انسان حفظ کند امر به اینکه شما مصلحت خودتان را حفظ کنید امر به اینکه ... این طور اوامری که در سلسله علل احکام هست آنها ممکن است ما بگوییم از حکم عقل بالملازمه یک حکم شرعی هم استفاده می‌شود بنابراین اگر امر شرعی وارد شده باشد این الزاماً معنایش این نیست که این امر مولوی نباشد «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» (العنکبوت, 45) این معلوم نیست ما بگوییم که این ناظر به ... چون نهی از فحشاء و منکر علل حکم شارع به صلّوا هست در این طور موارد می‌گویند ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع وجود دارد از حکم عقل، حکم شرع هم کشف می‌شود بنابراین امر شارع در این طور موارد می‌تواند ناظر به خود شرعی باشد مانعی ندارد که اینجا الزام ندارد به آن حکم عقلی باشد نه. این طور موارد را می‌گویند که امر، امر مولوی است حالا من بحثهایش را نمی‌خواهم بکنم همه اینها بحث دارد که آیا واقعاً به این نحو هست یا نیست فقط طرح مسئله‌اش را می‌خواهم بکنم آن امری که به عنوان متمحض در ارشادیت هست و به عنوان امر ارشادی تلقی می‌شود امر به شیئی که عقل حکم به لزومش می‌کند در سلسله معلولات و متأخر از حکم شرع، یعنی حکم شرع منشأ می‌شود بر اینکه عقل یک حکمی بکند گاهی اوقات حکم عقل علت حکم شرع هست مثل اینکه عقل حکم می‌کند که تأمین مصالح لازم هست اینکه در سلسله علل هست این الزاماً آن چیزش فرق دارد حالا توضیح می‌دهم در مورد آن که در سلسله علل هست یک توضیحی خواهم داد ولی آنکه در سلسله معلولات احکام هست آن خب تردیدی نیست که آن امرش ارشادی هست روشن‌ترین بحث ارشادیت این طور موارد است «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» که ارشاد هست به حکم عقل به لزوم اطاعت و بندگی و خودش اگر کسی «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» را عصیان کند عقاب مجزایی

ندارد خب این روشن است خب این هم دو جور نوع سوم این هست که اوامری که ارشاد به جزئیت و شرطیت و مانعیت و اینها هستند مثلاً «لا تبع ما لیس عندک» می‌گویند ارشاد به این هست که شرط صحت بیع مالکیت است یا «لا صلاة الا بفاتحة الکتاب» می‌گویند شرط صحت صلاة به این هست که فاتحة الکتاب را انسان ذکر کرده باشد حالا اینها چه به لسان نهی باشد مثل «لا تبع ما لیس عندک» چه به لسان «لا صلاة الا بفاتحة الکتاب» باشد آن لسانهایش ممکن است مختلف باشد و در این بحث هم اثر دارد ولی اینها می‌گویند همه این اقسام اقسام امر ارشادی است خب این هم سه قسم. یک قسم چهارمی هست که معمولاً می‌گویند امر ارشادی است می‌گویند امری به خواص عمل و فایده‌های مترتب بر عمل شده در آن کلام آقای تبریزی هم اشاره به آن داشت «إرشادیا کالروایات الواردة فی الأمر و الترغیب فی أکل بعض الثمار و شرب بعض المائعات» که حالا این مثال هست برای امر ارشادی یا مثال هست بر اینکه هم می‌تواند مولوی باشد هم می‌تواند ارشادی باشد یک قدری عبارت ابهام دارد ولی احتمال می‌دهم که این مثال باشد بر اینکه نمی‌دانیم ارشادی هست یا نمی‌دانیم مولوی هست و اینها؟ خیلی وقتها می‌گویند امرهایی که بر خواص اشیاء هست این امر، امر ارشادی است نه مولوی ولی اینجا یک خلطی شده ببینید یک موقعی یک نفری می‌رود پیش طبیب به طبیب می‌گوید که من بیمار هستم طبیب می‌گوید گل گاو زبان بخور تا خوب بشوی گاو زبان بخور این گل گاو زبان ممکن است طبیب اصلاً نسبت به این آقایی که اینجا باشد هیچگونه علاقه به خوب شدنش نداشته باشد حالا خوب بشود یا نشود طبیب از آن حیث که طبیب است اقتضای این را ندارد که نسبت به مریضش دلسوزی داشته باشد و امری که آنجا می‌کند در واقع ارشاد به سببیت است یعنی سبب خوب شدن شما خوردن گل گاو زبان است یعنی برای خوب شدن خوردن گل گاو زبان لازم است این وجوب، وجوب شرطی است یعنی شرط خوب شدن سبب خوب شدن خوردن گل گاو زبان هست اصلاً ممکن است مریض دلش می‌خواهد که طرف خوب هم نشود امثال اینها ولی خب به خاطر جنبه طبابتی که دارد خیلی وقت این مطلب را می‌گویند چون وظیفه‌اش

این است که آن را بگوید. در داخل پرانتز یک چیزی را بگویم یک موقعی در قحطی بوده در دماوند و اینها یک طبیب یهودی هم آنجا بوده این یک کسی بوده که خیلی درد شدید داشته و امثال اینها این می‌رفته یک مریضی را مداوا می‌کرده بعد این آن خلاصه هر دفعه هم یک نان به عنوان اجرت به او می‌دادند این خب همین طور برنامه مرتب اینجا بوده نمی‌‌دانم بعد از یک مدتی گرسنه‌ای به هیچ وجه به نان نباید لب بزنی یک موقعی این خیلی انگار یا به روغن نباید لب بزنی یا به نان نباید لب بزنی چی و امثال اینها بعد دیگر مأیوس می‌شود از زندگی و اینها می‌گوید این چه وضعی هست و اینها؟ به عنوان اینکه حالا هر چی شد، شد. می‌رود یک نان یا روغن و اینها را مفصل شروع می‌کند خوردن و خوب می‌شود نگو اصلاً ضعف داشته این باید واقعاً می‌خورده یک مقداری حال می‌آمده دفعه دیگر که طبیب می‌آید این خوب شده بوده امثال اینها می‌گوید حتماً رفتی روغن خوری؟ می‌گوید آره! بعد معلوم می‌شده می‌خواسته که آن قحطی هست آن نان را داشته باشد این یک قدری با مریض ور می‌رفته تا یک مدت این هم نان داشته باشد و امثال اینها خب حالا بعضی از این دکترهای این طوری حتی از وظیفه پزشکی‌شان هم عدول می‌کنند و آن علمی را که دارند چیز نمی‌‌کنند یک قصه شبیه این هم گفته بودند دکتر زخم معده داشت و امثال اینها هِی دواهایی می‌داده و اینها آن یک نفر به او می‌گوید برو شیرین بیان بخور می‌رود شیرین بیان می‌خورد و خوب می‌شود این دفعه به دکتر می‌آید می‌گوید خب الحمد لله که داروهای ما را خوردی خوب شدی می‌گوید نه یک دانه‌اش هم نخورم می‌گوید خب پس حتماً رفتی شیرین بیان خوردی. که این طوری است وضعیت‌ات زخم معده نداری داروی من را نخوری می‌گوید آره می‌گوید خلاصه مغازه‌ام را باید تعطیل کنم اگر قرار باشد. خب حالا اینها یک چیزهایی هست که تعدی از وظیفه پزشکی است از این موارد بگذریم پزشک وظیفه خودش را هم که بیان علم خودش برای درمان بیمار هم بیان کند این در واقع یک نوع اخبار است هیچ گونه احساسی پزشک بما أنه پزشک نسبت به مریضش می‌تواند نداشته باشد البته خب ممکن است پزشک پدر باشد رفیق مریضش باشد از جهات دیگری یک نوع

عُلقه‌های عاطفی بین پدر و آن چیز وجود داشته باشد ولی طبیب بما هو طبیب امری که می‌کند فقط اخبار به آن چیزی هست که در بازگشت سلامت دخالت دارد ولی آیا شارع مقدس که مثلاً می‌گوید فلان کار را بکنید این خواص را ایجاد می‌شود شارع بی‌تفاوت هست نسبت به بندگان خودش؟ صرفاً می‌خواهد اخبار کند که چرا؟ یا نه اینکه علاقه دارد به اینکه مریض خوب بشود یعنی در واقع شارع مقدس خالق سبحان هست و نسبت به افراد حس علاقه دارد علقه دارد این درست که خیلی وقتها این اوامر الزامی نیست یک خلطی گاهی اوقات می‌شود بین امر الزامی و امر استحبابی این اوامر اگر کسی عصیانش بکند عقاب نمی‌شود چون نه به جهت اینکه مولوی نیست به دلیل اینکه اصلاً الزامی نیست امر استحبابی است که خب طرف چیز بکند اتیان نکند خب چیز نمی‌شود بله اگر من این اوامر استحبابی را از این جهت که چون مولا خوشش می‌آید من خوب بشوم انجام بدهم ثواب هم برایش مترتب می‌شود مقوم مولویت ترتب عقاب بر مخالفت نیست همین که بر انجام آن عمل به داعی امتثال ثواب مترتب بشود همین مقدار هم کافی است و این طور موارد هم ما چیز نداریم که بگوییم که این موارد مولوی نیست نه مولوی است چرا اینها مولوی نیست؟ مولوی جایی هست که مولا به اصطلاح آن آمر نسبت به تحقق مأمور به از حیث أنه آمرٌ هیچگونه علقه‌ای نداشته باشد در حالی که خداوند از جهتی که آمر هست آمریت خدا به جهت علاقه‌ای که به بنده دارد اصلاً امرش به خاطر علاقه هست

پرسش: ... خیلی وقتها در ارشاد طرف دارد مطلوبش را دوست دارد آن طرف که دارد به او ارشاد می‌کند این کار را انجام بده ... پاسخ: نه بحث سر ... ارشادیت و مولویت عرض کردم مولویت آن است که بر انجام این عمل ثواب داده بشود یا بر ترکش عقاب داده بشود قوام مولویت به این و این طور جاها هیچ مانعی ندارد و ثواب داده چرا بگوییم ثواب داده نمی‌شود مجرد اینکه این انجام عمل آن خاصیت مادی را هم ایجاد می‌شود ببینید ارشادی آن جایی هست که شخص نسبت به او بی‌تفاوت باشد هیچ اراده‌انجام عمل حبّ و مولویت مقومش آن حب و شوق و اشتیاق و امثال اینهاست به اصطلاح مولویت یعنی جایی که شارع

در مقام تحصیل شیء هست مولوی یعنی این که طبیعتاً حکم می‌کند یعنی حکم مولا، قوام حکم مولا این هست که آیا انجام آن عمل را من دوست دارم یا دوست ندارم و ...

پرسش: ... پاسخ: به این معنی نیست محرکیت مستقل ندارد

پرسش: ... پس ما در اوامر شارع مثلاً بگوییم می‌توانیم در اوامر شارع پس این طوری بگوییم ما اصلاً ارشادی نباید داشته باشیم چون شارع هر جا امری می‌کند به هر ... پاسخ: نه این طور نیست نه نکته‌اش را گفتم اولاً فرض کنید امر به اطاعت شما امر به اطاعت که می‌کنید این طور نیست که یک ثواب دیگر به او بدهند.

پرسش: این را ملک قرار دادند ... پاسخ: مولویت یعنی همین یعنی آیا این امر برای ایجاد تحریک جدید است؟ تحریک که نمی‌‌خواهد بکند امر به امثال اینها یا مثلاً امر به اینکه شما «لا تبع ما لیس عندک» ارشاد به شرطیت است شرط صحت معامله مالکیت است حالا ممکن است اصلاً شارع خوشش هم نیاید شما مالک بشوید یا خوشش بیاید

پرسش: حاج آقا یک پدری مثلاً فرض کنید دستوراتی که فرزندش می‌دهد یک وقتهایی یک امری را به فرزندش می‌کند اگر به او بگویید چرا این دستور را به من می‌دهید می‌گوید من چون بابای تو هستم یک وقت نه یک امری به فرزندش می‌کند بعد می‌گوید ... پاسخ: عیب ندارد برای اینکه به این نتیجه برسید آیا من دلم می‌خواهد شما به این نتیجه برسید یا نه؟

پرسش: ... و از آن طرف هم من چون بابای تو هستم دارم به تو امر می‌کنم امرش هم می‌کند ولی اصلاً هم دوست ندارد این را انجام بدهد ... پاسخ: نمی‌شود از یک طرف می‌گوید چون بابای تو هستم این امر را به تو می‌کنم ولی دلم نمی‌خواهد انجام بدهی؟! این نمی‌شود که

پرسش: ... پاسخ: نه معنی ندارد من چون بابایم تو هستم نمی‌خواهم انجام بدهی

پرسش: ... پاسخ: یعنی چه؟

پرسش: سرخ کردنی نخور ... پاسخ: نه آن امر نیست که آن که ارشاد است از باب تمسخر و استهزاء و ... ببینید بحث سر الفاظ نیست بحث سر این هست که آن چیزی که اینجا قوام مولویت، قوام مولویت یعنی ما اینها را می‌گوییم مولوی، مولوی این هست که آیا شارع حبّ و بغض نسبت به شیء دارد یا ندارد؟ تحریک می‌کند عبد را به طرف انجامش یا تحریک نمی‌کند؟ مولوی یعنی این.

پرسش: اثرش ثواب است پاسخ: که اثرش ثواب است چون شارع تحریک کرده و من به تحریک شارع متحرک شدم به انگیزه اینکه چون او تحریک کرده متحرک شدم عقل حکم می‌کند ثواب. آیا این هست یا نیست این مولوی یعنی این دیگر.

پرسش: اوامر امتحانی اینها چطور پاسخ: اوامر امتحانی آن در واقع باز هم امر امتحانی می‌کند به داعی اینکه بداند که عبد ممتثلی هست یا عبد ممتثلی نیست؟ مولوی است تحریک می‌کند ولی نه برای رسیدن به مؤدی

پرسش: پس صرف مؤدی نیست ولی عمومیت ... پاسخ: بله نمی‌‌خواهیم بگوییم برای رسیدن به مؤدی یا تحریک باشد هر جایی که تحریک باشد حالا چه این تحریک لداعٍ فی نفس التحریک باشد یا لداعٍ فی المحرک الیه باشد همه اینها

پرسش: در همین اوامر امتحانی هم همان شوق و محبت هست در مأمور به پاسخ: نه ممکن است نباشد

پرسش: چرا نباشد؟ پاسخ: ممکن است فرض کنید می‌گوید این سنگ را بلند کن هیچ گونه خصوصیتی برایش نداشته باشد

پرسش: سنگ هم اصلاً قابل بلند کردن نیست پاسخ: اصلاً قابل بلند کردن نیست می‌خواهد ببیند چکار می‌کند

پرسش: بلند کردن این آقا فرق دارد با بلند شدن سنگ پاسخ: نه بلند کردن این آقا چون غیر مقدور است پس بنابراین ؟؟؟ به او تعلق نمی‌گیرد

پرسش: محال است اصلاً امکان ندارد چطوری پاسخ: خداوند سبحان ممکن است اصلاً به بریدن سر حضرت اسماعیل (علیه السلام) علاقه هم نداشته باشد

پرسش: ولی به بُراندن پاسخ: نه بُراندنش هم علاقه ندارد بُراندن و بریدن یکی است مثل ایجاد و وجود است

پرسش: خارجاً یکی ولی ممکن است این محقق بشود پاسخ: نمی‌شود نه به آن علاقه ندارد و نمی‌خواهد هم تحقق پیدا امر امتحانی یعنی همین دیگر نمی‌خواهد تحقق پیدا کند.

حالا یک آقایی با دامادش حالا به تناسباتی یاد این چیز افتادم یک آقای عجیب و غریبی بود خیلی سقری بود و با دامادش دعوایشان شد و این قدر این دعوایشان بالا گرفت که داماد حاضر شد که کثافت را بخورد تا پدرزن از او راضی بشود و به طور جدّی حاضر شد بعد که به این مرحله رسید گفت نه دیگر. آن می‌خواست در واقع آن را به قول معروف به شیشه خوردن بیاندازد و واقعاً یعنی حتی حاضر کرده بود مثل آن چیز را گفته بود بیا من می‌خورم وقتی به این مرحله رسیده بود گفته بود نه دیگر من می‌خواستم اعمال مولویت کنم حالا اعمال مولویت به این معنی ... حالا عرض کنم خدمت شما

پس بنابراین ما در واقع اینجا این امر مولوی که می‌خواهیم بگوییم یعنی امری که محرکیت از ناحیه شارع چه به نحو محرکیت الزامی چه به نحو محرکیت استحبابی در آن موجود باشد حالا چه نسبت به فعل باشد که در اوامر هست چه نسبت به ترک باشد که در نواهی هست حالا نواهی الزامی یا نواهی تنزیهی

پرسش: آن احکام دیگر را بگیرد دیگر درست است؟ پاسخ: احکام وضعیه نه خارج از بحث ماست و این مولویت نسبت به چیزهای دیگر است. حالا در مورد این صحبت می‌کنیم این در این بحث فی الجمله دخالت هم دارد خب حالا این صورت مسئله آن نکاتی را که عرض کردم فردا اولاً صحبت می‌کنیم که آیا این استدلالهایی که برای اصالة المولویة ذکر کردند چقدر تمام است این یک بعدش در مرحله دوم آن موارد استثناء شده آیا هست یا نیست و نکته‌اش چی هست؟

این هم اگر نکته خاصی اگر رفقا‌ء دیدند من این را همین طوری سر ضرب در چیزها مراجعه کردم یک سری چیزهایی که از ذهنم از قبل در بحثها بود و همین مطالبی که به صورت اجمالی در کلمات آقایان دیدم این را هم حالا بحث می‌کنیم تا بعد ببینیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»